

تصرف شبانکاره به وسیله مغولان

علی محمد نصر اصفهانی
دبیر تاریخ اصفهان

مقدمه

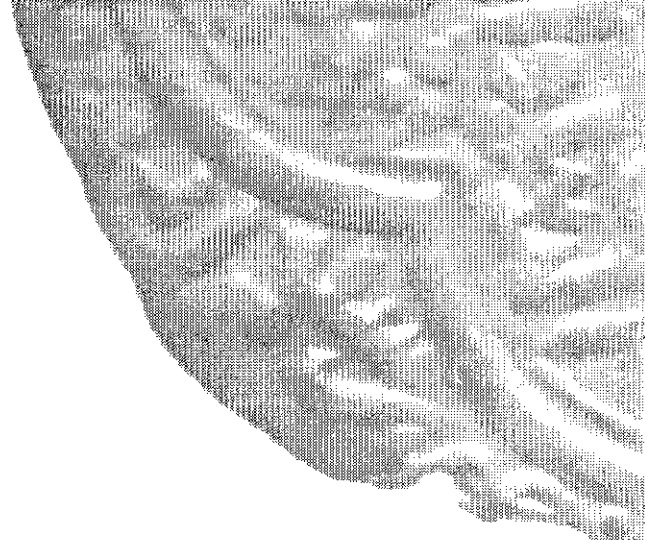
سرزمین شبانکاره، در شرق فارس، جنوب کرمان و شمال هرمزگان، از سال ۴۴۸ هـ. ق تا ۷۵۶ هـ. ق، قلمرو حکومت ملوک محلی بود که به نام شبانکارگان یا ملوک شبانکاره در تاریخ ایران معروفند. شهرهای مهم شبانکاره عبارت بودند از «دارابگرد»، «نیریز»، «ایج»، اصطهبانات، «تارم» و «فرگ».

در طول سه قرن حکومت این سلسله، بیش از ۲۰ پادشاه در این سرزمین حکومت کردند. تاریخ این سلسله به دوره قبل از مغول و بعد از مغول تقسیم می شود. در دوره اول، شبانکارگان پس از گذراندن تحولاتی، منسجم و متحد شدند و با از بین بردن بقایای حکومت آل بویه در فارس، تشکیل حکومت دادند. این دوره، بیش از دو بیست سال طول کشید. در منابع، تا حدود یکصد سال اول حکومت آن ها، بر سر نام پادشاهان و تاریخ حکومتشان اختلاف وجود دارد. مثلاً بعضی از منابع، اولین پادشاه این سلسله را فضلویه و برخی دیگر حسن بن ابراهیم می دانند. اوج قدرت شبانکارگان را در همین دوره و در زمان سه تن از معروف ترین پادشاهان آن، به نام های نظام الدین حسن، قطب الدین مبارز (اول) و ملک مظفرالدین محمد، می بینیم که در پایان حکومت ملک مظفرالدین محمد، هلاکوخان سیاهبانی را برای فتح شبانکاره می فرستد و در جنگ بین این دو سپاه، ملک مظفرالدین کشته می شود. در دوره دوم، پادشاهان این سلسله با نظارت ایلخانان مغول تعیین می شدند. به تدریج این سلسله رو به ضعف و زوال گذاشت تا این که در سال ۷۵۶ هـ. ق، با حمله شاه محمود مظفری، این سلسله منقرض شد.

اشاره

قوم شبانکاره، در بخشی از منطقه کنونی فارس، بین کرمان، فارس و هرمزگان، ساکن بوده اند. این قوم از سال ۴۴۸ هـ. ق، پراکنده و تحولاتی، منسجم و متحد شدند و تا سال ۷۵۶ به نام ملوک شبانکاره، قدرت داشتند. آنان در دوران قبل از حمله مغول، دارای قدرت و شوکت بیش تری بودند، اما در دوران حکومت مغول ها، رو به افول نهاده بودند و حاکمان آن ها توسط مغولان تعیین شدند. در این نوشتار، با شبانکاره ها پیش تر آشنا می شوید.





بازتاب حمله چنگیز در شبانکاره

هنگامی که چنگیزخان به ایران حمله کرد، و در حالی که سرزمین‌های شمال شرقی ایران، زیر سم ستوران سپاهیان او لگدکوب می‌شدند، شهرهای زیادی در این قسمت در حال ویران شدن بودند و جان‌های انسان‌های زیادی طعمه شمشیرهای بُران مغولان می‌شدند، در گوشه دیگر ایران، در منطقه شبانکاره، بین دو حکومت محلی ایران، یعنی «اتابکان فارس» و «شبانکاره»، جنگ واقع بود. در میان منابع مربوط به تاریخ ملوک شبانکاره، فقط نسخه خطی منظومه «دفتر دلگشا»^۱، به این جنگ اشاره دارد. بر طبق این منظومه، بعد از قتل معزالدین مسعود^۲ برادر شاه مظفر، به دست اتابک ابوبکر بن سعد زنگی (۶۲۳-۶۵۸)، شاه مظفر به انتقام خون برادر، سه بار با او جنگید. این جنگ‌ها عبارت بودند از: جنگ فسا، جنگ نیریز و جنگ جهرم. در طی جنگ جهرم، هفت رزم و مصاف بین دو لشکر اتفاق افتاد و خون‌های زیادی از دو طرف ریخته شد. چون هیچ کدام از لشکرها نمی‌توانستند بر دیگری فائق آیند، هر دو پادشاه به این نتیجه رسیدند که با هم صلح کنند. ولی قبل از آن، تصمیم گرفتند با بزرگان کشور خود مشورت کنند و نظر آن‌ها را درباره این صلح جویا شوند.^۳ بنابراین، ملک مظفر شبانکاره‌ای، نامه‌ای به فیلسوف و علامه بزرگ زمان خود، فخرالدین مظفری^۴ نوشت، از او رأی و نظر خواست و گفت: «هرچه نظر دهی ما مطیع آن هستیم.» پس از چند روز، فیلسوف اعظم پیش شاه آمد و اعلام کرد: شهریاری از توران زمین بر این مرز و بوم حمله کرده که نام او چنگیزخان است. اگر خیر اختلاف و جنگ میان شما به او برسد، به این سرزمین حمله می‌کند و دیگر برای شما، کشور و دینی باقی نمی‌گذارد.

یکی شهریاری پدید آمدست
که هفت آسمان را کلید آمدست
که خوانند نامش به چنگیزخان
برانگیزد از آب دریا و خان

بعد از سخنان او، شاه و بزرگان بر رأی او آفرین گفتند و حاضر به پذیرفتن صلح شدند و پس از آن، بین آن‌ها قرارداد صلح بسته شد. به جایی که بد خون و پیکار و رزم کنون جام مهر است و آیین نرم^۵

همچنین لازم به تذکر است که مؤلف «مجمع الانساب» نیز، فقط به قتل برادر شاه مظفر به دست اتابک ابوبکر، اشاره دارد، و توضیح بیش تری نمی‌دهد.^۶

اطلاع شاه مظفر از حمله چنگیزخان به ایران

مؤلف دفتر دلگشا، در قسمت دیگری، به شناساندن شخصیت چنگیزخان به شاه مظفر اشاره کرده و آورده است که شخصی به نام «علاءالدین گردکوه»، که نگهبان قلعه «گردکوه»^۷ بود، طی نامه‌ای به شاه مظفر اطلاع داد که از توران زمین، مردی به ایران حمله کرده است که از نژاد «قراجو»^۸ است و قبلاً شغل او در چین، آهنگری^۹ بوده است.

قراجو نژادی به توران زمین
که آهنگری پیشه بودش به چین

و اکنون ادعای پادشاهی می‌کند. نام او تمررجی^{۱۰} و به نام «چنگیزخان» هم معروف است. فرزندی دارد به نام تولی که او را برای تصرف شهرها می‌فرستد. شاه مظفر، در جواب نامه او نوشت که «ما تدبیر کار خود را به خدا می‌سپاریم و به او امید داریم.»^{۱۱}

مؤلف «مجمع الانساب» نیز، در مورد ارتباط ملک مظفرالدین، حاکم شبانکاره با چنگیزخان آورده است که: «ملک مظفر چون فهمید چنگیزخان قصد حمله به شبانکاره را دارد و او تاب و توان مقاومت در برابر مغولان را ندارد و دست چنگیزخان برتر از همه سپاهیان دیگر است، لذا هر سال هدایایی را به فرد مورد اعتمادی می‌داد تا به نزد قآن برسد و به اطلاع او برساند که این ولایت کوهستانی است و مردمانش بیچاره و کوه‌نشین هستند و نوایی جهت سیر شدن خود ندارند. بدین وسیله، فتنه حمله مغول را از خود دفع کرد.»^{۱۲}

در این باره باید گفت که چون دوران حکومت ملک مظفر از سال ۶۲۴ هـ. ق تا ۶۵۸ هـ. ق بوده است^{۱۳} و حمله چنگیزخان به ایران، از سال ۶۱۶ هـ. ق شروع شده و پس از چندی، او دوباره به مغولستان برگشته است، باید سال‌های اول حکومت شاه مظفر را مصادف با مرگ چنگیزخان دانست. ولی در هر دو منبع، دفتر دلگشا و مجمع الانساب، همان‌طور که ذکر شد، حمله چنگیزخان به ایران را در زمان ملک مظفر می‌دانند که با توجه به سال حمله چنگیزخان به ایران، نمی‌توان آن را صحیح دانست. شاید منظور این مؤلفان، اکتای قآن بوده است که به اشتباه آن را چنگیزخان نوشته‌اند و همان‌طور که به نقل از مؤلف مجمع الانساب آورده شد، حاکم شبانکاره با دادن هدایایی، مانع حمله مغول به این سرزمین شد. مؤلف تاریخ مغول نیز آورده است که: «ابوبکر بن سعد زنگی، با توجه به خطری که از جانب مغولان، فارس را تهدید می‌کرد، برادر خود، تهمتن را نزد اوکتای قآن فرستاد و داوطلبانه قلمرو خود را تحت حمایت او قرار داد و بدین ترتیب، فارس را از تاخت و تاز مغولان و ویرانگی نجات داد.»^{۱۴} بنابراین ممکن است حاکم شبانکاره، ملک مظفر نیز، مانند ابوبکر سعد که در فارس و هم‌زمان با او بوده است، با دادن هدایایی به اکتای قآن، حمله مغول به سرزمین خود را دفع کرده باشد.



احساسی و دینی زیادی بیان کرد و در نهایت، سلاح جنگ را به کمر بست، اسب خود را زین کرد و همراه با لشکر برای جنگ با مغولان، از شهر بیرون رفت.^{۲۰}

مؤلف مجمع الانساب درباره آماده شدن ملک مظفر برای جنگ با مغولان، آورده است: «ملک مظفرالدین محمد که سن او به هشتاد و پنج سالگی رسیده بود، صبح به حمام رفت، غسل نمود، نماز خواند و به همراه خود گفت: الحمدالله من هر آرزویی که داشتم برآورده شد و امروزی آرزوی شهادت می‌کنم. پس سلاح پوشید و این دو بیت را خواند:

چنین گفت که ای جوشن کارزار
بر آسودی از رزم یک روزگار
کنون کار پیش آمدت سخت باش
به هر جای پیرایه سخت باش
و چون شمشیر را می‌بست گفت:
کنون چنبری گشت پشت یلی
ننابد همی خنجر کابلی
نه زان گفتم این کز تو ترسان شدم
و گر پیر گشتم دگر سان شدم

و سلاح پوشید و دست بر محاسن خود کشید و گفت: الهی همین لحظه، این محاسن به خون شهادت سرخ گردان. و بر اسب سوار شد و با لشکر، از دروازه قلعه بیرون آمد؛ تو گویی که به عروسی می‌رود.^{۲۱}

مؤلف تاریخ و صاف آورده است: «تکوجنه با لشکر مغول و مسلمانان که در حدود هفده هزار بودند، در پای قلعه فرود آمد و آن‌جا را محاصره کرد. ملک مظفرالدین که بر استحکام قلعه و وفور ذخایر و کثرت مردان اعتماد داشت، به جنگ مشغول شد تا روز سوم، که ناگاه تیری به چشم او آمد و از اسب به زیر افتاد و جان داد و پس از قتل او، مصلحت را در تسلیم قلعه دیدند و مطیع ایلخان شدند.^{۲۲}» اضافه می‌شود که تمام منابع یادشده، در مورد چگونگی قتل مظفر، اتفاق نظر دارند و علت آن را، خوردن تیر بر چشم او می‌دانند.

حکومت قطب الدین مبارز و اطاعت از مغول

ملک مظفر (۶۵۸هـ. ق. - ۶۵۹هـ. ق.) دو پسر داشت. یکی به نام قطب الدین مبارز و دیگری به نام غیاث الدین محمد که این دومی، در زمان پدر فوت کرده بود. بنابراین بعد از مرگ ملک مظفر، قطب الدین مبارز به جانشینی او انتخاب شد. در این باره، پاره‌ای از منابع، او را بعد از قتل پدرش منتخب تکوجنه سردار هلاکوخان می‌دانند^{۲۳} و پاره‌ای دیگر، او را به حکم وراثت، حاکم شبانکاره می‌دانند.^{۲۴} ظاهراً بعد از کشته شدن ملک مظفر و تصرف شبانکاره به دست تکوجنه، چون او می‌خواست برای فتح شهرهای دیگر برود، با تعهد گرفتن از قطب الدین مبارز برای اطاعت از ایلخان او را به جانشینی پدرش انتخاب کرد.

مؤلف مجمع الانساب که او را به حکم وراثت، جانشین پدرش می‌داند، آورده که: «قطب الدین چون پدرش کشته شد، رسولی را نزد

حمله هلاکوخان به شبانکاره و کشته شدن ملک مظفر

پس از خاتمه حملات چنگیزخان و افول جنگ‌های او، یک دوره فترت در حملات مغول ایجاد شد تا این که هلاکوخان نوه چنگیزخان، مجدداً به ایران حمله کرد و به مناطقی که چنگیزخان فتح نکرده بود، لشکر کشید. از جمله سرزمین‌هایی که فتح کرد، فارس و شبانکاره بود که حمله به شبانکاره در سال ۶۵۸هـ. ق انجام شد.^{۱۵} درباره علت حمله به شبانکاره آمده است: «مظفرالدین محمد، به هیچ وجه از جرم ظالمان نمی‌گذشت و به خاطر اندک ظلمی، عمال خود را تنبیه شدید می‌کرد. از جمله، اموال شخصی به نام حیدر را که از نزدیکان خود او بود و خلافتی انجام داده بود، مصادره نمود و باعث شد که او به هلاکوخان پناه ببرد و از او درخواست کند که به شبانکاره لشکر بفرستد و او نیز لشکری به شبانکاره فرستاد.»^{۱۶} مؤلف مجمع الانساب، به جای یک نفر، نوشته است که: «جماعتی از اهل شبانکاره که با ملک مظفرالدین دشمنی داشتند، به پایتخت هلاکوخان رفتند و به او گفتند که شبانکاره ولایتی پر نعمت است و خزائن بسیار دارد و او را تشویق به گرفتن این شهر نمود.»^{۱۷}

ولی مؤلفان «تاریخ و صاف» و «تاریخ شاهی قراختایان»، برخلاف منابع فوق، علت حمله را، شکایت شبانکاره‌ها از حاکم خود نمی‌دانند، بلکه علت آن را کشورگشایی‌های هلاکوخان می‌دانند. مؤلف تاریخ و صاف در این باره آورده است: «هلاکوخان که طبق یاسایی چنگیزخان، همه قلعه‌ها را ویران می‌ساخت، پس چون قلعه‌های ماوراءالنهر، خراسان، عراقین، کهستان، حلب، شامات، موصل، فرس و کرمان را تصرف کرد، در سال ۶۵۸هـ. ق تکوجنه امیر تومان را که از قبیله «جلایر» بود، تعیین فرمود تا قلعه ایلخ را تسخیر کند و هرچه در آن جاست به غارت برد.^{۱۸} ولی مؤلف تاریخ شاهی قراختایان، نام سرداری را که هلاکوخان به شبانکاره فرستاد، جینانویین می‌نویسد و در این باره آورده است که: «هلاکوخان به او گفت: در تصرف شبانکاره، اگر نیاز به لشکر دیگری پیدا نمودی، از فارس و کرمان کمک طلب کن.»^{۱۹}

در مورد اختلاف بر سر نام سردار لشکر هلاکوخان در حمله به شبانکاره، باید گفت که ممکن است، با توجه به شباهت لفظی، هر دو یکی باشند و تکوجنه به «جینانویین» هم ملقب بوده است. با این که هلاکوخان، همراه تکوجنه، سردار دیگری هم به نام جینانویین به شبانکاره فرستاده باشد، ولی نظر اول، به حقیقت نزدیک‌تر است. به هر حال، هنگامی که تکوجنه به طرف شبانکاره حرکت کرد، ملک مظفرالدین محمد که حاکم شبانکاره بود، اقبال مردم شبانکاره را که بین آن‌ها افراد سیاسی، عالمان دینی، مشاهیر و رعیت دیده می‌شد، جمع کرد و در خطابه‌ای به آن‌ها گوشزد کرد که این لشکر مغول، چهل سال است که کشورگشایی می‌کنند و همه را به انقیاد خود درمی‌آورند. ما باید با آن‌ها مقابله کنیم و در این راه از خودگذشتگی نشان دهیم. در این خطابه، مطالب شورانگیز،

او کاری به من ندارد و او را به دست شبانکارگان سپرد. ولی آن‌ها که می‌دانستند اگر او دوباره به حکومت شبانکاره گمارده شود، آن‌ها را خواهد کشت، با دادن رشوه به نزدیکان هلاکوخان، او را مقصر دانستند و سرانجام در میدان نیریز او را دو نیم کردند.^{۲۷}

مؤلف منتخب التواریخ، علت شورش اهالی شبانکاره علیه قطب الدین را، مغرور شدن او پس از یکسال حکومت و سرپیچی از فرمان‌های هلاکوخان می‌داند.^{۲۸} همچنین، مؤلف «تاریخ مغول» آورده است که: «با تصرف شبانکاره توسط مغولان، آن‌ها شحنة‌هایی را برای نظارت در کار حکام شبانکاره گماردند.^{۲۹} در علت این مسأله باید گفت، ممکن است مغولان می‌خواستند که با این اقدام خود، مانع پیشرفت شبانکارگان شوند تا مبادا در آینده سدی برای خود مغولان شوند. زیرا شبانکاره در زمان پدر و جد قطب الدین مبارز، در اوج قدرت خود بود و ممکن بود این قدرت همچنان ادامه یابد، شبانکارگاه بر نواحی دیگر تسلط پیدا کنند و مشکلاتی را برای حکومت مغولان در ایران به وجود آورند. به همین خاطر، از این زمان به بعد، ما شاهد افول قدرت شبانکارگان هستیم که ممکن است این نشانه‌ای از همین نظارت مغولان، بر کار آن‌ها باشد.

سپهدار مغول فرستاد و گفت: من مطیع تو هستم. اما سپهدار گفت که باید یکی از پسران را به عنوان گروگان نزد ما بفرستی و مالیات پرداخت کنی. قطب الدین نیز پسر خود را که ناصرالدین محمود نام داشت و ۵ ساله بود، به عنوان گروگان نزد او فرستاد و قبول کرد مالیات پرداخت نماید. ولی مغولان پس از آن که به طرف شیراز رفتند، ناصرالدین محمود را نزد پدرش فرستادند.^{۳۰} مؤلف کتاب «منتخب الانواریخ» آورده که: «قطب الدین مبارز، شبانکاره را هر سال از مغولان به شش هزار دینار زر رایج مقاطعه کرد.^{۳۱} قطب الدین، پس از مدتی، چون حکومت خود را پابرجا دید، شروع به شراب‌خواری کرد و این درحالی بود که در زمان پدرش هیچ کس جرأت فسق و فجور نداشت. شبانکارگان از وی رنجیده خاطر شدند و چون اقوام و خویشان را هم، خوار و کوچک می‌شمرد، بنابراین شاهزادگان و بزرگان از وی رنجیده شدند و نتوانستند او را تحمل کنند. پس از مدتی او را دستگیر کردند و پیش هلاکوخان بردند و حال او را عرض کردند. هلاکوخان نیز دادگاهی تشکیل داد، ولی در نهایت او را گناهکار نشناخت. البته به این علت که او در اطاعت کوتاهی نکرده بود؛ هلاکوخان گفت، شراب‌خواری

زیرنویس:

۱. این نسخه خطی، در قرن ۷ هجری توسط یکی از دیباچیان ملوک شبانکاره به نام صاحب شبانکاره‌ای، تألیف شد و اصل آن در کتابخانه دوشنبه تاجیکستان است. مرحوم سعید نفیسی، در سال ۱۹۶۰م، عکس آن را به ایران آورد که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در تهران موجود است.
۲. در مجمع‌الانساب و منتخب التواریخ، از او به معزالدین عبدالرحمن یاد شده است:
۳. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. مجمع‌الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. چاپ اول. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۳. ص ۱۶۰.
۴. معین الدین نطنزی. منتخب التواریخ. به تصحیح ژان اوبن. کتاب فروشی خیام. تهران. ۱۳۳۶. ص ۴.
۵. برای اطلاع بیش‌تر در این باره و آشنایی با اشعار مربوط به آن، به نسخه خطی دفتر دلگشا، ص ۱۹۷ تا ۲۶۷ مراجعه کنید (صاحب شبانکاره‌ای. دفتر دلگشا. با مقدمه رسول هادی زاده. اداره انتشارات شعبه ادبیات خاور. مسکو. ۱۹۶۰م).
۶. در مجمع‌الانساب از عالم بزرگوار و امام ربانی و ولی وقت، فقیه زمان امام‌الدین مهجودی نام برده شده است که در زمان شاه مظفر می‌زیست. با توجه به شباهت ظاهری و لفظی هر دو اسم می‌توان احتمال داد که هر دوی آن‌ها، یکی باشند (محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. همان کتاب. ص ۱۶۱).
۷. صاحب شبانکاره‌ای. همان کتاب، ص ۲۵۱-۲۶۲.
۸. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای، همان کتاب، ص ۱۶۰.
۹. ممکن است این قلعه همان دز گنبدان یا گردکوه، در سه فرسخی دامغان باشد که از قلعه‌های مستحکم اسماعیلیان بوده است. (حسن پیرنیا. عباس اقبال. تاریخ ایران. انتشارات کتابخانه خیام، تهران. چاپ پنجم. ۱۳۷۰. ص ۴۸۴).
۱۰. منظور این است که او از نژاد پست و مردم عادی بوده است. (رشیدالدین فضل‌الله همدانی. جامع التواریخ. تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. نشر البرز. تهران. ۱۳۷۳. جلد سوم. ص ۲۳۸۳).
۱۱. علت آوردن شغل آهنگری برای چنگیزخان، این است که اجداد او، آهن‌های موجود در کوه‌ها را ذوب می‌کردند. برای اطلاع بیش‌تر رجوع کنید به شیرین بیانی. دین و دولت. چاپ اول. نشر دانشگاهی. تهران. ۱۳۶۷. ص ۴۸.
۱۲. منظور تموجین است که نام اصلی چنگیزخان بود.
۱۳. صاحب شبانکاره‌ای. همان کتاب، ص ۲۶۹-۲۶۶.
۱۴. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. همان کتاب. ص ۱۶۴.
۱۵. همان کتاب. ص ۱۵۱.
۱۶. اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود. چاپ ششم. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۶. ص ۱۴۶.
۱۷. همان کتاب، ص ۱۵۲.
۱۸. معین الدین نطنزی. منتخب التواریخ. تصحیح ژان اوبن. کتابفروشی خیام. تهران ۱۳۶۲. ص ۵۴.
۱۹. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. همان کتاب، ص ۱۶۴.
۲۰. همان کتاب، ص ۱۶۷.
۲۱. معین الدین نطنزی. همان کتاب، ص ۶.
۲۲. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. همان کتاب، ص ۱۶۸.
۲۳. معین الدین نطنزی. همان کتاب، ص ۵.
۲۴. اشپولر، برتولد. همان کتاب، ص ۱۵۲.
۲۵. آیتی، عبدالمحمد. تاریخ و صاف. چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۶. ص ۲۵۴.
۲۶. مؤلف ناشناخته. تاریخ شاهی قراختانیان. به تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۵. ص ۱۶۹-۱۷۰.
۲۷. همان، ص ۱۷۰.
۲۸. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. همان کتاب، ص ۱۶۴-۱۶۵.
۲۹. عبدالمحمد آیتی. همان کتاب، ص ۲۵۲.
۳۰. همان، ص ۲۵۲.
۳۱. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. همان کتاب، ص ۱۶۷.
۳۲. معین الدین نطنزی. همان کتاب، ص ۶.
۳۳. محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای. همان کتاب، ص ۱۶۸.
۳۴. معین الدین نطنزی. همان کتاب، ص ۵.
۳۵. اشپولر، برتولد. همان کتاب، ص ۱۵۲.